

<p>که زدی بنا جاده دستور دشت نیار در دیده مراد را بر سجواندان کرانامیه هوشنگ خردشی بر آورد و خواهم همی روزندگان کرک و بری دلیر به نیره به پیش اندران بسپا شدند از دود و دام دیوان سپید بریدان سری بهمال رآمد کبوترش را در کار</p>	<p>سبک حبه یکا پود دشت نیازی نیاید کار پدید چون نهاد دل کینه جنگ را که من لشکری کرد خواهم همی پنک پری بجن کرد شیر بسی پشت لشکر کبوترش هم برش دند هر دو کرده کشیدش را پای کبیر دال چو آمد مران کینه را حوستانار</p>	<p>ش آرمش در ز خوردن نیت نوگفتی همه هوش و ذنک بود جزا در کسی چشم نکاشتی همه راز ما برکت داز نعت که من پر کشته تو سالار نو سپید لر پر کین و کند آوری همی با سمان بر پاشید جانک جهان کرد بر دیو تار یک شنگ دریده بر دچوم و سپرده راز</p>	<p>وزان بس یکن سبک شفت کرانامیه رانام هوشنگ بود نیایش بجای سپه داشتی همه کشتن با بد و بار کشت ترا بود باید همی پیش رود سپاهی دود و دام و مرغ و پری بیاید سپه دیو و ترس و کت ببازید هوشنگ چون دیو جنگ بیای اندر آورد و برکت خوا</p>
<p>فانید بد دنیگ بر هیچکس زهی کبوتر بود و دام به نخورد پراز هوش مغز پر از هوش بر جای فرزند و فرمان روا همه روی کبوتر پر از داد کرد</p>	<p>جهان بر سر چو زلف است بر پادشاهی هوشنگ چهل سال بود بگشت از برش چرخ چهل که بر هفت کشور منم پادش وزان بس جهان کبیر اباد کرد</p>	<p>نترتا کرماند باز آبر و سجای نیاتاج بر سر نهاد چنین کشت برکت شاهنشاهی بداد و دشمنش شکسته مک</p>	<p>برفت و جهان هر دری مانند جهان فرینده را کرد کرد جهاندار هوشنگ با برای دود چون گشت بر جایگاه همی فرمان یزدان پرورد کرد</p>